

## II - برخی مسائل منطق و تحلیل منطقی

- حقیقت و یافت حقیقت
- جستجوی پرسوسا حقیقت
- سه نوع تحلیل ضروری برای شناخت پدیده مورد پژوهش
- نکاتی در باره تحلیل منطقی وضع اجتماعی
- تحلیل جامع و تحلیل متناسب
- منطق بیونیک

# حقیقت و یافت حقیقت

در فلسفه سه تئوری عمده حقیقت بیان شده است :

الف) پان لوزیسم که مدعی است همه حقایق را از احکام کلی ضروری اولیه میتوان استخراج کرد . ارسطو ، دکارت ، لایب نیتس ، مالبرانش با تمثیلاتی طرفدار این نظریه را دارند . مسلم است که چنین عقلی ، یعنی استخراج همه حقایق از یک هست احکام اولیه خطاست :

ب) آمپیریسیم که معتقد است احکام منطقی نقشی ندارند و تنها از تجربه است که میتوان حقیقت را استخراج نمود . این نیز خطاست زیرا به نقشی تعمیم و انتزاعات دارای محتوی واقعی بعنوان یکی از محصل ها و مقدمات رشد معرفت کم به امید هد .

ج) آمپیریسیم لوزیک (پنجمین تئوریست های معاصر) که حقیقت را بدو قسم تقسیم میکند . یکی حقیقت مادی که از تجربه استخراج میگردد و دیگر حقیقت صوری که بگفته و میگویند شتابین تنها تکرار مکرر (Tautologie) و همانگویی زیبایی است . حقیقت صوری مانند حقایق ریاضی و هندسی از احکام ضروری ذهنی استخراج شده و در واقع بر اساس تطابق و هم آهنگی درونی اجزاء حقیقت شمرده میشود (cohérence) .

تقسیم حقیقت به مادی و صوری خطاست . دعوی آنکه حقایق صوری پایه ایدز واقعیت ندارند و تنها نتیجه تطابق و هماهنگی درونی اجزاء هستند خطاست .

حقیقت انعکاسی درست و مطابق (adéquat) واقعیت است در اندیشه انسانی که از پسرا تئیک ناشی شده و بر آنیک صحت و سقم یعنی تطابق یا عدم تطابق آنرا با واقعیت روشن میکند . هیچ حقیقتی که فقط از اشیردماغ برخیزد وجود ندارد .

## حقیقت چیست ؟

حقیقت يك اثر بیوت اندیشه انسانی است و در مقابل دروغ قرار دارد . دروغ يك ساخت ذهنی است نه يك انعکاس عینیت خارجی در ذهن . سفسطه عبارتیست از آمیزه ای از حقیقت و دروغ برای مقاصد صافی با واقعیت منافی با حقیقت . صحت استدلال منطقی و تطابق درونی اجزاء (cohérence) شرط لازم برای نشان دادن حقیقت بدون يك چیز است ولی شرط کافی نیست زیرا امری که اکنون واقعی است در اشیرد پنایمیس حوادث وقت دیگر واقعیت ندارد . استدلال ممکن است به واقعیت های کهنه شده تکیه کند . استدلال ممکن است جهات معلوم و فاکت های مکتوف را در برگیرد و فاکت های غیر معلوم را که آن است لال را بخلط بدل میکند در برنگیرد . میدان سفسطه و مغلطه و احتیاج که ظاهر منطقی دارد وسیع است . لنین میگوید "دیاکتیک عبارتست از تشریحی که بطور ایترکتیف بکار رود و سفسطه عبارتست از تشریحی که بطور ذهنی بکار رود" . تنها تفکر دیاکتیکی و ملاک تجربه و عمل میتواند ما را به حقیقت رهنمون شود .

سفسطه با انواع رنگهای آن ، التقاط (اکلکتیسیم) یعنی بهم چسباندن احکام مختلفی که با هم ارتباط ارگانیک و سرشتی ندارند ، ایستراکتیو نیسم یعنی مهربه بازی با نظام انتزاعی که دارای مضمون مشخصی در واقعیت نیستند ، دکاماتیسم یعنی استدلال بر اساس احکام جادوی که بعنوان بدیهیات و جزمات علمی و غیر قابل بحث اعلام میگرددند ، مهربه بازی با فاکت های که باید یک یکر ترکیب و پیوند متناسب منطقی ندارند ، شیوه بکطرفه یعنی دیدن برخی جوانب بدیده و توضیح همه جوانب تنها بکمک آن

جوانب محدود، ابراهیم‌الهیسم یعنی انحراف از اصول منطقی تفکر و بیان دعاوی غیرمستدل و غیر مبتنی بر واقعیت، خرافی، الهام‌آمیز و افسانه‌گون و غیره و غیره اشکال و اسالیب مختلف تخلیط درحقیقت است. تفکر صحیح کاری است دشوار زیرا ما بین عین (واقعیت) و ذهن (دماغ ما) تضادی عمیق وجود دارد. ذهن پاسوره دچار محدودیت در زمان و مکان است. قدرت شناسندگی حواس بشری محدود است. قدرت شناسندگی ابزارهای علمی و تجربی نیز با آنکه بر قدرت شناس حواس انسانی می‌افزاید و بدان باری می‌رساند بنوعی خود محدود است. ذهن دارای یک سلسله قوانین درونی است که گاه کار درک پدیده‌های بیخبر و پیچیده را سخت دشوار میکند مثلاً میل بساده کردن و متحجر کردن پیرویه‌ها، همانندکردن ندانسته‌ها با دانسته‌ها و در آمیختن اشیاء و همانندها، میل پاتخاذ حد اکثر نتیجه باصرف حد اقل انرژی، کوشش برای داشتن منظره کلی و جامع درحالیکه اجزای محدود و پراکنده ای روشن شده است و غیره. از طرف دیگر عین یا ابزار شناخت در زمان و مکان نامحدود است. دارای ستروکثیر فوق‌العاده پیچیدگی و ارتباطاتی نهایت متنوع است. برخی خواص آن به معرفت حواس مانت درنمیدهد و حتی برخی حالات آن به محاسبه و ابزارهای تجربی ما تسلیم نمیشود. عین یا واقعیت در تحول دائمی است و لاینقطع در آن حالات و خواص و اشکال نوین پدید می‌شود.

بهمین جهت است که انکسای جامع و مطابق و دقیق واقعیت در ذهن انفرادی یک انسان امری است بسیار دشوار. با اینحال درک واقعیت و بی بردن بحقیقت ممکن است و انسان بعدد مشاهده، تجربه محاسبه، تعمیم منطقی، مقایسه، تدوین فاکتورها و دیگر اسالیب منطقی و تجربی و ریاضی قادر است گام بگام و نسل به نسل واقعیت را بیشتر، جامعتر و دقیقتر و همه جانبه تر درک کند. از این جهت مکتب لادری (آگوستینسم) که نیل بحقیقت را محال میسر خطاست.

پراگماتیسم، بین "حقیقت" و "مصلحت" علامت تساوی میگذارد یعنی بر آنست که آنچه برای پیرویه عمل (آنهم حتی عمل انفرادی) سودمند و صلاح است، همان حقیقت است. مصلحت یک قولی پراگماتیسم یک است و موضوع آن رشته تدابیری است که برای نیل بهد فی کارا و ثمر بخش است. هر چیز کارا و ثمر بخشی لازم نیست حقیقت باشد. گاه ضد حقیقت مانند دروغ، خرافه، ماکیاولیسم، شیوه‌های ضد اخلاقی و ضد اجتماعی میتوان برای نیل بهد فی سودمند و کارا قرار گیرند، آیا میتوان آنها را حقیقت دانست؟

اگر بخواهیم در این زمینه قانونی ذکر کنیم باید گفت حقیقت همیشه کارا است ولی اگر ضد حقیقت برای مدتی محدود و در زمانی محدود کارائی نشان دهد امریست موقت و گذرا و مسلماً در طول مدت شکست میخورد. کارائی و حقیقت در طول مدت باهم منطبقند ولی در دوران کوتاه میتواند ضد حقیقت خود را کارا نشان دهد.

رلانیسم معتقد است که حقیقت بقدری نسبی است که هیچ چیز عملاً حقیقت نیست. این نظر بمعنای انکار سهم مطلق در حقایق مکتبه انسانی است و حال آنکه معرفت انسانی دهم بیشتر محتسوی اجزائی میشود که طی زمان تغییر یا تغییر ماهوی نمیکند و این اجزای همان سهم مطلق حقیقت یا حقیقت مطلق است.

یکی از نکات مهم در تئوری حقیقت رابطه آن با زبان است. واقعیت در مغز و از راه انکسای در مغز در زبان منعکس میگردد. علائم زبان (لغات) علامت گذارهای انسان از واقعیت منعکس در دماغ است و پدید است که از این جهت علائم زبانی نسبی است. خود زبان پس از پیدایش نقطه تائیر پاسیف و منفعل ندارد بلکه بنوعی خودنویس نقی فعال در تنظیم اندیشه معرفت جوی انسان ایفا میکند زیرا ابزار ساختهای منطقی است، ابزار احتجاجات فکری است. تئوری متالنگیستیک معاصر برای زبان قدرت جهان بینی ماری "قابل است" این البته افرای است ولی نقش بطور نسبی فعال زبان را نیز نمیتوان منکر شد. حرکت منطقی یا discours ذهنی انسان برای درک حقایق و نیل به معرفت صحیح یک حرکت

احتمالاتی صواب و خطا یا باصطلاح علمی *stochastique* است. تردید و یقین، خطا و صواب زوجهای دیالکتیکی جدائی ناپذیر در پروسه معرفت بحقایق است. هیچ دانشی بدون عبور از مرحله "پژوهش" و "بررسی" که در آن حالت "بیطرف" نسبت به نتایج وجود دارد نمیتواند وارد مرحله نتیجه گیری شود. در مرحله نتیجه گیری غالباً بیش از یک نتیجه در مرحله نخست کسب اعتبار میکند و در این دور آن تردید و نوسان بین این نتایج حتمی است. زیرا باید نتیجه ای را که بطور عمده صحیح تر است تشخیص داد.

در جریان پژوهش و نوسان بین نتایج دیدها و ارزیابیهای خطا گاه احتراز ناپذیر است. معرفت باروش نیکتر آنگاه و طی یک مسیر مارپیچ (سیرالوئید) خود را بحقیقت نزدیک میکند. بهمین جهت شرط نهیل بحقیقت حفظ وجدان کامل علمی، داشتن امکان تردید، داشتن امکان خطاست. هر جا که آزادی پژوهش، امکان تردید، امکان خطا سلب گردد، جستجوی حقیقت متوقف میشود.

---

## جستجوی پرسوسواس حقیقت

جستجوی پرسوسواس بی‌غرضانه حقیقت شرط پیشرفت معرفت انسانی است. زمانی از مارکس پرسیدند: محبوب‌ترین شعار او کدام است؟ گفت: «همه چیز را مورد تردید قرارید» (Omni bus dubitandum). روشن است که مقصد مارکس «اصالت تردید» و مذهب شکاکان نیست، بلکه مقصد آنست که باید هیچ حقیقت خدشه‌ناپذیر و بی‌شک را بر سر می‌نهد و همه چیز را در معرض تردید علمی قرار داد. ضرورت «شک اساسی» (doute méthodique) که رنه دکارت فیلسوف فرانسوی ذکر کرده است بیان دیگری از همین حقیقت است.

برای یک مارکسیست این حقیقت غیرقابل انکار است ولی سئوالی پیش می‌آید: یکی از احکام مهم مارکسیستی اصل حزینیت یا جانبداری است (Partialité). موافق این اصل حقایق اجتماعی، ماورای طبقات وجود ندارند. جهان بینی‌ها و علوم اجتماعی و رشته‌های هنری دارای آمیخته‌ای از تولدینک است و باید تولوری دارای خصلت طبقاتی. لذا مارکسیست در زمینه علوم اجتماعی و هنرها بی‌طرف نیست. طرفی دارد. روش او اثبات و دفاع از آنچه نیست که بسود طبقه کارگر خلق است و نفی و مبارزه با آنچه نیست که بزبان طبقه کارگر در خلق است. وی در پی شعارها، نظریات، احکام، افکار و تئوریها محتوی طبقاتی را می‌جوید و موافق این محتوی جبهه می‌گیرد. در همین زمینه مارکسیست مطالب دیگری را به پیش می‌کشد و آن اصل احتراز از ابژکتیویسم (Objectivisme) است. ابژکتیویسم نفی حزینیت و دعوی آنست که حقایق اجتماعی غیر طبقاتی است و نیک و بد را باید «بیطرفانه» و در همه جا بد و حسن و عیب را باید در همه چیز گفت. حقایق اجتماعی ما فوق طبقات است.

تردید نیست که حزینیت و ابژکتیویسم زائیده پراتیک انقلابی است. محیط مبارزه اجتماعی با محیط پژوهش علمی تفاوت دارد. اگر در محیط مبارزه اجتماعی روشنی، قاطعیت، شرم‌ناشد مبارزه انجام نمی‌گیرد. نمیشود مرد مراغلا تحت این شعار طمع مجبزر کرد: «درست است که نظام سرمایه‌داری از جهت سرشت خود زشت است ولی بهر جهت دارای مغاننی نیز هست و درست است که نظام سوسیالیستی از جهت سرشت خود نیک و زیباست ولی دارای معایبی هم هست و بد نیست اگر ما برای تغییر آن نظام نخست به نظام دوم مبارزه کنیم!» توده‌ها چنین شعارهایی را درک نمی‌کنند و اگر درک کنند برای نبرد در راه آن بشورنی آیند و تجمهز نمیشوند. برای آنکه شعارها پرچم نبرد باشند باید قاطع، حزنی، جانبدار، روشن و پرشور باشند.

ولی انتقال اسلوب مبارزات اجتماعی به محیط پژوهش و آفرینش علمی و معنوی امر بهیچ‌خطا مستهمنه‌ای نیست. عکس آن نیز خطاست. در محیط پژوهش و آفرینش علمی و هنری، در محیط اتخاذ تصمیم برای تعیین شی‌جامعه باید عالترین محیط بررسی علمی واقعیت استوار باشد. باید واقعیت بدون کوچکترین پیشداری و بر اساس اسلوب علمی مورد تحقیق قرار گیرد و نتایج حاصله از بررسی بدون اندک مسخی و دخله‌ای مورد توجه واقع شود. این درامیختن روش بی‌طرفی و عینی در مرحله بررسی واقعیت و روش طرفدار طبقاتی در مرحله مبارزه اجتماعی تنها روش درست است. اگر روش جانبدار بصورت یک سلسله پیشداریها و پیش‌گرایشها در مرحله بررسی واقعیت دخالت کند بررسی مسخ میشود و نتایج نادرست بدست می‌آید. اگر برعکس روش بی‌طرف و شکاک در مرحله مبارزه بکار رود، مبارزه لقی میشود و به نتیجه نمیرسد.

این یکی از مسائل مهم و حساس در زندگی احزاب انقلابی و جوامع سوسیالیستی است.